

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث ما درباره شورای بعد الحکم در حکومت معصوم بود. بعد از اینکه حکومت معصوم و مستقر شود، می تواند در اموری که صلاح می داند با دیگران مشورت کند. بحث در این بود که این مشورت چه حکمی دارد که در سه مطلب به این حکم پرداخته می شود.

مطلب اول در جلسه گذشته مطرح شد. خلاصه مطلب این بود که مشورت در حکومت معصوم الزامی نیست و مشورت برای معصوم امر واجب نیست و امر به مشورت هم که در آیه کریمه آمده «شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ» امری ارشادی است. ارشاد به مصلحت یا منفعتی است که منفعت اصابت واقع نیست؛ بلکه منفعت جلب محبت مردم و طرف های مشورت و ایجاد انگیزه بیشتر برای اطاعت است. در حقیقت اساس مشورت معصوم با غیر معصوم برای ایجاد انگیزه اطاعت و ترک معصیت است. از همان مقوله هدایتی است که معصوم به آن موظف است اما این گونه هدایت که ایجاد انگیزه از هدایت هایی است که از باب رحمت و مهربانی معصوم انجام می گیرد.

مطلب دوم در شورای که معصوم انجام می دهد این است که مشورت در حوزه اختیارات معصوم ممکن و مجاز است. همان مشورتی که قبلاً بحث شد و گفتیم می تواند مشورت کند و امر ارشادی به معصوم تعلق گرفته که با دیگران مشورت کند. این مخصوص حوزه اختیارات معصوم است؛ یعنی جایی است که خود معصوم باید تصمیم گیری کند و نه در حوزه احکامی که خداوند متعال احکام آن را قطعی کرده است و رسول یا معصوم را به طور کلی موظف به تبعیت از آن احکام کرده است. در چنین جایی معصوم مجاز به مشورت نیست. دلیل مطلب هم اولاً یک دلیل عقلی است آن هم اینکه در حوزه خارج از اختیارات معصوم یعنی جایی که حکم خدا در آن قطعی است، اگر معصوم بخواهد مشورت کند، اگر رأی آن ها موافق رأی خدا باشد، این مشورت تحصیل حاصل است؛ یعنی مشورت می کند که به یک رأی برسد که از پیش تعیین شده است و او موظف به تبعیت از آن بوده است. وقتی که معصوم از پیش موظف به تبعیت از آن حکم است، اگر مشورت کند و دیگران باز هم همان نظر را بدهند، این تحصیل حاصل است.

۱. آل عمران: ۱۵۹ فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

اگر رأی آن‌ها مخالف حکم خدا باشد، جایز نیست که معصوم از آن تبعیت کند. این کار لغو است؛ یعنی در هر دو صورت چنین مشورتی، مشورت بی‌فایده و غیر عقلایی است؛ زیرا هم در صورت موافقت رأی با رأی خدا و هم در صورت مخالفت با حکم خدا، مسافرت بی‌فایده و اثر است. این استدلال عقلی مطلب است که عقلاً مشورت در حوزه خارج از اختیارات معصوم کار لغو و بی‌فایده‌ای است.

ایجاد انگیزه هم در صورتی است که طرفی که قرار است در او ایجاد انگیزه شود بداند که برای خودش اثری بار می‌شود. اگر بداند که بر رأی که قرار است بدهد اثری بار نمی‌شود، چون اگر موافق با حکم خدا باشد که آن عین حکم خداست و اگر مخالف حکم خدا باشد، معصوم از آن تبعیت نمی‌کند.

— آیا قضیه ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام یک امر قطعی نبود که حضرت ابراهیم با حضرت اسماعیل علیهما السلام مشورت کرد؟

استاد: امر قطعی بود؛ منتها همان چیزی بود که انجام گرفت. لذا فرمود: «قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا»^۱. مشورت حضرت ابراهیم علیه السلام برای این بود که این عمل، اصولاً عملی بود که مربوط به دو طرف می‌شد و یک طرفه نبود. اگر حضرت اسماعیل علیه السلام زیر بار نمی‌رفت، نمی‌شد این عمل انجام بگیرد. به تعبیر دیگر هر دو مکلف بودند و این تکلیف متوجه هر دو نفر بود؛ هم متوجه حضرت ابراهیم علیه السلام بود که باید آماده شود و این کار را انجام بدهد و هم متوجه حضرت اسماعیل علیه السلام که آماده کشته شدن شود. به همین دلیل باید به حضرت اسماعیل علیه السلام گفته می‌شد که این تکلیف توسل و آیا آماده اطاعت از این تکلیف هستی یا خیر؟

گفته شد دلیل عقلی اقتضا می‌کند در حوزه‌ای که مربوط به اختیارات معصوم نیست، مشورت جایی ندارد. همان مشورت که بیان شد برای ایجاد انگیزه بیشتر در اطاعت است، درجایی است که حوزه اختیارات معصوم است و به همین دلیل مشورت شونده احتمال می‌دهد که نظر او در تصمیم معصوم اثر داشته باشد. معصوم باید تصمیم بگیرد و به همین دلیل می‌تواند بر مبنای نظر مشورت‌دهنده تصمیم بگیرد؛ هرچند که این نظر مخالف رأی و نظر خود معصوم باشد. گفتیم در اینجا تعارض مصلحتین پیش می‌آید؛ یکی مصلحت مدنظر خود معصوم است یا همان مصلحت واقع و دیگری مصلحت جلب محبت و ترغیب مردم به اطاعت و ایجاد وحدت کلمه. گاهی این مصلحت بر مصلحت دیگر می‌چربد و این درجایی است که مشورت شونده احتمال تأثیر نظر

۱. صافات: ۱۰۵ قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَّلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

خود در تصمیم‌گیری معصوم را بدهد؛ ولی اگر این احتمال را ندهد و درجایی باشد که حکم از طرف خدا تعیین شده باشد، در اینجا دیگر مشورت اثری ندارد.

مطلب دوم فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است. وقتی که طلحه و زبیر از حضرت گلایه کردند که چرا با ما در مسائل حکومت مشورت نمی‌کنی و بدون مشورت ما عمل می‌کنی، حضرت این چنین فرمود: «وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوَلَايَةِ إِزْبَةٌ» من در خلافت و در ولایت هدف و رغبتی نداشتم «وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَى نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ» وقتی که خلافت به دست من رسید و قدرت به دست من آمد به کتاب خدا و احکام آن نگاه کردم و به سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کردم که ببینم سنت ایشان چه چیز را بر من مقرر کرده است؛ «فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنْتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَأَقْتَدَيْتُهُ» چیزی که خدا و رسول خدا معین کرده بودند راه پیروی کردم «فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَ لَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ». حال درجایی که خدا و رسو حکم را معین کرده بودند، نیازی به رأی شما نداشتم. (این همان جایی است که ما می‌گوییم خارج از حوزه اختیارات معصوم است و خدا و رسول در آنجا حکم را معین و قطعی کرده‌اند.) «وَلَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلُثُهُ پلو ترکیفًا شَشِيرَكَمَا وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» جایی نبوده که من در آن حکم خدا و رسول را ندانم و بخواهم از شما سؤال کنم.

ما قبلاً گفتیم: سؤال از دیگری یا سؤال مشورتی است و گاهی سؤال از اهل خبره است. حضرت به هر دو نوع سؤال اشاره کرده و می‌فرماید در اینجا نه جای سؤال مشورتی بود؛ چون در آنجا خدا حکمش را معین کرده بود و رسول حکم آن را قطعی کرده بود و نه جای سؤال از باب رجوع به اهل خبره بود؛ چون چیزی نبود که من نسبت به آن جاهل باشم و شما عالم باشید و من بخواهم به عنوان عالم به شما رجوع کنم. «وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَزْغَبْ عَنْكُمْ وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمْ»^۱ اگر حکمی بود که من نسبت به آن جهل داشتم به شما آیا به غیر شما مراجعه می‌کردند و این حکم خدا را از شما می‌گرفتم.

این فرمایش هم تأکید کننده حکم عقل است که در مواردی که خارج از حوزه اختیارات معصوم و خارج از حوزه‌ای است که خدای متعال در آنجا احکام خود را قطعی کرده، جای مشورت نیست. مشورت فقط در حوزه اختیارات حاکم ممکن است. این مطلب نسبت به ولی فقیه هم به طریق اولی جاری خواهد بود.

بنابراین درباره مشورت در حوزه اختیارات معصوم بیان کردیم که اولاً این مشورت الزامی نیست. ثانیاً درجایی که این مشورت جایز است، متعلق به حوزه اختیارات معصوم است و شامل جایی که خدا و رسولش از پیش در آن حوزه حکم قطعی داده‌اند، نمی‌شود.

البته مرحوم شهید صدر از عبارت «جایی که حکم خدا و رسول وجود ندارد» تعبیر منطقة الفراغ می‌کند، بعضی از آن برداشت نادرستی داشته‌اند که در آنجا حکم وجود ندارد و این‌طور نیست؛ بلکه خدا در آنجا حکم دارد اما حکم خدا این است که اصول کلی معین کرده و بعد فرموده است حاکم باید در اینجا حکم کند و به این معنی نیست که خدا حکم نداده است. این اختیار دادن به حاکم در تصمیم‌گیری است.

یکی از حضار: در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید من به چیزی جاهل نبودم که بخواهم با شما مشورت کنم و از طرف دیگر خداوند در آیه: «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» امر به مشورت می‌کند؛ پس چرا حضرت با این دو نفر از باب مهربانی و رحمت مشورت نکرد؟

استاد: این دو نفر درجایی می‌خواستند دخالت کنند که حکم خدا قطعی شده بود؛ مثلاً می‌گفتند چرا عدالت به خرج می‌دهی؟ اصلاً دعوای اصلی بر سر همین بود. نه تنها با طلحه و زبیر، بلکه با خیلی از کسانی که به معاویه پیوستند چنین بوده‌اند. آن داستان معروف ایرانی‌ها، خیلی جریان جالبی در تاریخ است. یک نقطه درخشان درباره ایرانیان در زمان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله تعالی علیه است که از ایرانی‌ها به موالی تعبیر می‌کردند. این‌ها شیعیانی بودند که بعد از این که سلمان حکومت را در مدائن و عراق تشکیل داد، شیعه شدند. هم در نهج البلاغه و هم در تاریخ آمده که این‌ها خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند: این عدالتی که می‌خواهی در حق ما اجرا کنی را به تأخیر بیندازید. شما می‌خواهید به ما و عرب‌ها از بیت‌المال سهم یکسان بدهید و این‌ها بدشان می‌آید و تحمل نمی‌کنند. می‌گویند ما عرب هستیم و این‌ها عجم هستند. حتی داریم که خواهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت حضرت آمد و عرض کرد من زاده اسماعیل هستم! تو سهم من را با برده من یکسان می‌کنی و همان سهمی را که از بیت‌المال به او می‌دهی به من هم می‌دهی! حضرت در جواب او فرمود من به کتاب خدا مراجعه کردم و دیدم که خداوند متعال بین بنی اسماعیل و بنی اسحاق فرقی قائل نشده است.

خلاصه اینکه مشکل اصلی این بود. لذا ایرانی‌ها خدمت حضرت آمدند و گفتند: فعلاً به ما همان سهمی را که قبلاً داده می‌شد را بدهید تا وقتی که حکومت شما مستقر شود و آن وقت اگر خواستید عدالت را اجرا کنید. حضرت در جواب آن‌ها فرمود: «اتَأْمُرُنِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ، وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ

سَمِيرٌ وَ مَا اَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ! ^۱ آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود دست به ستم نسبت به کسانی که تحت حکومت من هستم بزنم! به خدا سراغ این کار نمی‌روم مادام که مردم شب‌ها به بحث می‌نشینند و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری طلوع و غروب دارند.

یعنی اصل اختلاف این بوده و این حکم خداست. اصلاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود کاری انجام دادند که در تاریخ بشر سابقه نداشته و معین مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که رسول خدا از آن چنین تعبیر کردند: «تُقَاتِلُ عَلَى التَّوَلُّيْلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ» ^۲. این کار مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ حتی پیامبران الهی هم توفیق این نوع کار را نداشتند، اینکه کسی بتواند در برابر این جریان انحرافی برخاسته از متن امت ایستادگی کند. چیزی که از آن تعبیر به جریان نفاق می‌شود. خطر جریان نفاق این است که جریانی است که از درون جامعه اسلامی می‌جوشد و از بیرون نیست. لذا در تمام دولت‌های پیش از این جریان نفاق مسلط و پیروز می‌شد. در تمام دولت‌های انبیا قبل از حضرت رسول صلوات الله تعالی علیه جریان نفاق پیروز و مسلط شده بود. تنها حکومتی که جریان نفاق در آن به پیروزی کامل نرسید، بلکه سرانجام به شکست حتمی منجر خواهد شد، حکومت اسلامی حضرت رسول صلوات الله تعالی علیه است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم‌دار این مبارزه است. پرچم‌دار نبرد با این جریان انحرافی درونی است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی مقاومت کرد و مقاومت‌های حضرت به دلیل این بود که در شرایطی که خواستند دین خدا را تحریف کنند و دین بدلی به جای دین خدا را به مردم معرفی کنند و جا بیندازند، آمد و یک جریانی را شروع کرد. آغاز این جریان با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انجام گرفت و پایان این ماجرا هم به وسیله حضرت ولی عصر علیه السلام انجام خواهد گرفت که دیگر جریان به پیروزی کامل خواهد رسید؛ «قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ» ^۳.

قبلاً بیان شد که کفر بعد از ایمان به چه معناست و به جریان نفاق در تاریخ اسلام اشاره دارد. این جریان به وسیله حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای همیشه ریشه‌کن خواهد شد؛ ولی آغاز نبرد با این جریان و به وجود آوردن یک جریان ضد نفاق کاری بود که توسط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انجام گرفت. آن‌ها هم با همین می‌جنگیدند؛ از معاویه گرفته تا طلحه و زبیر و همه این‌ها. لذا حضرت فرمود حکم خدا مشخص است و من نمی‌توانم در برابر حکم خدا مخالفت کنم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶

۲. بحار الأنوار جلد: ۳۶ صفحه: ۳۰۹

۳. سجده: ۲۹

مطلب سوم این است که درجایی که حوزه اختیارات معصوم است و معصوم با دیگران مشورت کرد و آن‌ها نظری دادند، نظر آن‌ها برای معصوم الزام‌آور نیست. معصوم درجایی که مصلحت باشد، مشورت می‌کند ولی اگر با آن‌ها مشورت کرد و آن‌ها هم نظری دادند، نظر آن‌ها برای معصوم نظر الزامی نیست. علاوه بر اعتبارات عقلی که می‌گوید اگر بنا باشد نظر دیگران برای معصوم الزام‌آور باشد، جای مطیع و مطاع عوض می‌شود و این با اصل فلسفه حکومت سازگاری ندارد، دلیل بر این مطلب آیه کریمه «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱ است که از عبارت «فَإِذَا عَزَمْتَ» می‌فهمیم که اختیار با توسل و نهایتاً تو هستی که باید تصمیم بگیری؛ چه این تصمیم موافق با شورا باشد یا مخالف.

دلیل دیگر هم فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است. ابن عباس به حضرت نظر مشورتی داد و از سیاق عبارت استفاده می‌شود که اصرار به پذیرش این نظر از سوی حضرت داشته است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمودند: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطْعَنِي»^۲ تو حق داری که نظر مشورتی خود را به من بدهی، ولی بعد از اینکه تو نظر خود را به من دادی، من باید فکر کرده و نظری را که خودم اصلح می‌دانم را اختیار کنم. پس اگر من نظر دادم و با نظر تو مخالف بود، تو باید از من اطاعت کنی. از این فرمایش هم استفاده می‌شود که نظر مشورت شوندگان با معصوم در حوزه اختیارات معصوم، نظر الزامی نیست.

این تمام کلام در بخش اول از شورای بعد الحکم است که مخصوص حکومت معصوم است. در بحث‌های آینده درباره رأی شورای بعد از حکم در حکومت فقیه ولی امر صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

۱. آل عمران: ۱۵۹

۲. نهج البلاغه، ص ۳۶۶، حکمت ۳۲۱.